اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 زمانی كه به نجف اشرف مشرف شده بودیم در همان زمان سابق یكروز داشتم می‌رفتم به سمت حرم دیدم آقایان یكی یكی می‌آیند و هركدام با نعالهایی، ـ خود نعل جمعش می‌شود نعال حالا ما نعال را هم جمع می‌بندیم كه مراتب ارادت پروردگار برود بالا ـ ، نعالها همینطور و هركدام با یك هاله‌ای از حواریون و اصحاب می‌آمدند، تنهائی نمی شد، لابد مسائل امنیتی بوده و چون آن زمانهای سابق هیچ خبری نبود، امّا شاید اینطور اسلام بیشتر حفظ می شود و عظمت اسلام بیشتر نمودار می شود خدا رحمت كند مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری می‌فرمودند آقای بروجردی كه به مرجعیت رسیده بود می‌خواست یك وقت برود مشهد زیارت امام رضا علیه‌السلام، آقایان حواریون و اصحاب و عقول منفصله! امان از این عقول منفصله، اینها صلاح ندیدند كه آقا تشریف ببرند آخر ما امام رضا را می‌گوئیم مشرف می شوند ولی آقایان را می‌شود گفت مشرف، تشریف ببرند!. ـ خدا رحمت كند مرحوم علامه طباطبائی را یك دفعه من و اخوی نزد ایشان بودیم در مشهد، ایشان هر وقت مشهد مشرّف می‌شدند یك منزلی داشتند نزدیك همین منزل ما، بعد سوال كردند از آقا سید محمدصادق كه از آقا چه خبر؟ ایشان گفت: ایشان هم تشریف آوردند، مرحوم علامه فرمودند: بفرمائید مشرّف شدند. اینها آدمهائی هستند كه به درد دین می‌خورند ـ آقایان صلاح ندیدند كه آقای بروجردی تشریف ببرند مشهد! آقای بروجردی آدم خوبی بود خودش خوش‌ذات بود، ولی امان از این اطرافیان، ـ مرحوم پدر ما از هیچ چیزی ما را اینقدر برحذر نداشتند كه از اطرافیان برحذر داشتند در تمام مدت عمر، حتی تا آن آخرین ملاقاتی كه من قبل از فوتشان كردم چون وقتی آمدم ایشان بیمارستان بودند این آخرین حرفی كه به ما یاد دادند الحذر الحذر از اطرافیان همین مواظب باش و گفتند هركسی كه ازراه به در رفت خیال نكند ا ینهائی كه رفتند و در انقلاب مسؤلیت گرفتند وبعداً تغییر كردند كه از اول آدمهای خوبی بودند این وسوسه‌ها، این صلوات‌ها، این بلندشدن و نشستن و حضرت آقا كردن‌ها اینها یواش‌یواش در آدم فرو می‌رود، آرام آرام اثرش را می‌گذارد و آنقدر ظریف و لطیف كار می‌كند كه آدم نمی‌فهمد آدم نگاه می‌كند می‌گوید من پارسال در همچنین اتفاقی كه می‌افتاد عكس‌العمل نشان نمی‌دادم چرا الان اینجوری‌ام؟ پارسال این خبر نبود الان چرا هست؟ كارش را كرده است حالا كه فهمیدی باید فورا به خودت بیائی متوجه بشوی ولی ما به خود نمی‌آئیم یعنی می‌گذاریم بیشتر كار كند برود و در نفس جا باز كند دیگر تا جائی كه دیگر اصلا تنها نمی‌توانی بیرون بیائی حتما باید سی نفر بیست نفر پشت سر و عقب وجلو را داشته باشند كه آن شعائر خوب از شعائر هم مایه می‌گذاریم شعائر خوب جلوه پیدا كند خوب ظهور پیدا كند ظهور و جلوه‌اش خوب باشد ـ این آقایان نگذاشتند گفتند كه نه شما كه الان می‌خواهید بروید الان مردم شما را نمی‌شناسند از آمدن و رفتن شما چیزی حاصل نمی‌شود صبر كنید خوب مرجعیت شما جا بیفتد یك چندسالی بگذرد چهار یا پنج سالی بگذرد كه بعد خواستید بروید در استقبال از شهرها از اینجا می‌روید تهران بیایند تا شاه‌عبدالعظیم به استقبال شما علمای بلاد، رئوس البلاد وجوه البلاد اینها بیایند جلو، مردم را بیاورند ـ یك قضیه‌ای عجیبی برای مرحوم آقا اتفاق افتاد خیلی جالب است ایشان وقتی می‌خواستند از نجف بیایند خدا بیامرزدشان البته آمدن را اطلاع داشتند این قوم و خویشانشان و افراد و اینها خبر داشتند كه كی می‌آیند چون وقتی كه آمدند در كرمانشاه توقف كردند. یكی دو شب در كرمانشاه نگه‌شان داشتند چه اینكه در رفتن هم سه شب در كرمانشاه بودند چون اقوام در كرمانشاه بودند الان دیگر نیستند اغلب پراكنده شدند ولی سابق در كرمانشاه خیلی اقوام مادری ما بودند و همه از اعیان و معارف كرمانشاه بودند خانواده آل آقا و شیخ الاسلامی این دوتا، آنوقت والده ما چیزهای برای ما تعریف می‌كرد از ضیافتشان نمی‌دانم گفتم یا نه به رفقابه والده گفتم یا لیتنی كنت معكم یك چیزهائی اصلا از ضیافتها خلاصه سه روز در رفت نگه داشتند و دو روز هم در برگشت. بعد می‌دانستند ولی دقیقا نه. یك بنده خدایی بود این پسرعمه ما كه یك مدت هم گرفتار بود و او را بردند در همان اوین و ایشان را فوت كردند! ایشان خوب با علما و اینها خیلی محشور بود هم پدرش دیگر جزو اركان مركزیت بودند، من هر وقت می‌رفتم آنجا این علمای مساجد می‌آمدند دورتادور و قلیان جلوی همه قر قر قر قر، همه از این بغل گرفته مثل این ماشینهای تراكتور گرفته صدای غرّوغرش از این در كه باز می‌كردیم منزل را توی آن سرسرا می‌پیچید هرچی بیشتر غُر و غُر می‌كردند می‌فهمیدیم محفل گرمتر است و بعدش هم كه خوب معلوم است. خلاصه ایشان خیلی مشخص و هم متشخص و خوب طبعاً آن هم خیلی با آن آقایان علمای تهران خیلی معروف بود و مرد فعالی هم بود یعنی خیلی فعال بود یك وقتی در جبهه ملی بود و از این حرفها این هم خلاصه بخاطر اینكه از آقادای اش خوب استقبال كند همه افراد را جمع كرده بود علمای تهران و مردم و كسبه و غیركسبه و یك بساطی راه انداخته بود با اتوبوس و ماشین شخصی بروند تا قرار بود مثلا از راه كهریزك بیایند برده بود آنجا آقا ایستادند و ایستادند نگو این راننده از یك راه دیگر آمده بود حالا آقا هم كه خبر ندارد كه این شخص، این بساط را راه انداخته اند اینها از راه كرج آمدند یا از راه غیركرج، راهی نیست دیگر یا از راه ساوه و قم و كهریزك نمی‌دانم در این شك دارم باید بروم از والده بپرسم این را مرحوم آقا به من می‌گفت بعد آورده بود هی بایست یك ساعت و دو ساعت و سه ساعت و بعد معلوم شد كه خیلی این بنده خدا آنچنانی می‌شود. آدم خلق خدا را بردارد ببرد و دست از پا درازتر برگردد خلاصه دیگر به پدرمان و فلان، پدرمان گفت من چه می‌دانستم كه تو برداشتی این كار را كردی خبر می‌دادی یعنی عجیب این خواست خدا اینطور بود كسی كه در راه خدا هست خدا هم برای او برنامه را تنظیم می‌كند. این برنامه برای اهل دنیاست آن برنامه مال امیرالمؤمنین است می‌گوید برای چه آمدید استقبال من، من یكی مثل شما هستم و این كارهای شما در نفس من اثر می‌گذارد برای چه شما بلند شدید آمدید؟ عجیب اینجاست كه راننده اتوبوس هم می‌خواست از این راه بیاید، نمی‌دانم چطور یك باره رأیش برگشت از یك راه دیگر آمد هیچی ایشان می‌گفتند این تا آخر عمر به ما این را می‌گفت، می‌گفت آقادائی گرچه می‌دانم حق با شماست ولی نمی‌دانم در دل من یك چیزی است كه دیگر از بین نمی‌رود از شما یك چیزی من در دلم آمده با اینكه فكر می‌كنم حق با شماست ولی از دل نمی‌رود خوب بالاخره دیگر آن علاجش با خداست. ـ مرحوم آقای بروجردی قبول نكردند و رفتند و گفتند من بمانم زیارت امام رضا نروم تا اینكه چه بشود و اینها. ایشان همیشه به من می‌گفتند امان از دست اطرافیان، اصلا قشنگ می‌آیند آدم را خط می‌دهند و راه می‌برند و بعد هم دستش را می‌گیرند می‌گویند برو اصلا دست آدم را می‌گیرند اصلا یك جوری برای آدم خط و خطوط می‌كشند كه آدم چاره‌ای جز رفتن در همان مسیری كه تعیین شده است ندارد و بعد هم كه نمی‌شود دل را بشكند دل مرید را می‌شود شكست آقا؟! آسمان به زمین می‌رسد دل مرید را كه آدم نمی‌تواند بشكند. مرید دلش بشكند دیگر هیچ! فاتحه مع الصلوات.

اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 فما نقل عن الحکماء أن تشخص الشیء بنحو العلم الإحساسی أو المشاهدة الحضوریة یمکن إرجاعه إلی ما قلناه فإن کل وجود خاص لا یمکن معرفته بذاته إلا بنحو المشاهدة.

 آنچه كه از حكما نقل شده است در خصوص تشخّص چون ما گفتیم تشخص شیءبه وجود است وآن اینكه این آقایان می‌فرمایند كه تشخص شیء به علم است و آن علم هم به دو قسم است یا علم احساسی است یعنی برای انسان علم حصولی است و از خارج برای انسان حاصل می‌شود بواسطه احساس حواس و آلات مُدرِكه با اتصال به معلوم بالعرض خارجی و مابه‌ازاء خارجی، احساسی كه انسان می‌كند نسبت به شیء، آن علم حصولی است كه برای انسان است یا به نحو علم حضوری است یعنی علم یا بواسطة مشاهدة حضوریه است و حضور مُدرَك عندالمدرِك بنحو اتحاد وجودی نه فقط صرف انتقاش صور ماهویه در ذهن، نه، نفس وجود، همانطوری كه در جلسة قبل عرض شد خود وجود شیء در قلب مُدرِك حضور دارد و دیگر نیاز به استعمال آلات واسطه نیست برای ادراك و برای انتقاش صور، وقتی انسان خودش را احساس می‌كند آن وجود را احساس می‌كند و این برای انسان پیدا می‌شود حتی برای افراد عادی هم نسبت به بعضی از موارد احساس می‌شود مثلا افرادی كه علاقه مفرِّطی دارند نسبت به یك فردی، در بعضی از حالاتشان احساس آن علم حضوری مشاهده شده است نه علم حصولی كأنّ خود آن محبوب را در نفس خود احساس می‌كند و نیازی به آن توجه نظر ندارد كه فكر را متوجه كند و نظر را به او برگرداند. در حالات بعضی از اشعار مجنون هم در آنجا این حالات دیده می‌شود كه از او می‌پرسند چرا به دیدن لیلی نمی‌روی؟ می‌گوید من نیازی ندارم من همیشه پیش او هستم این همان علم حضوری است كه بواسطه اتحاد نفس و بواسطه رقّتی، كه در نفس پیدا می‌شود آن محبت، وجود محبوب را در نزد خود نه وجود مادی، مادی كه خوب این وجود مادی خودش را دارد و این قابل اتحاد نیست قابل انضمام هست ولی قابل اتحاد نیست نمی‌شود متحد بشود بالاخره هرچه باشد یك قدری انفصال پیدا می‌شود ولی در آن وجود نه، در مجردات نیست در مجردات مساله اتحاد در آنجا حاصل می‌شود و این یكی از عجائب وجود است كه به این وسیله انسان می‌تواند به مساله وحدت وجود پی ببرد كه از همین قرائن و مصادیق و شواهد انسان می‌تواند آن جنبه وحدت را بنحو اعلی و بنحو الطف و بنحو ادّق در آن مساله وحدت وجود می‌تواند این مساله را تقسیم كند حالا صرفنظر از برهان عقلی از نقطه‌نظر احساس نفسی می‌تواند انسان یك همچین مساله‌ای را برای خودش احساس كند مثلا در اشعار او داریم كه او می‌گوید مثلا من با او غیبت و حضور ندارم من دیگر نیازی به دیدن محبوب، لیلی ندارم این كه می‌گوید نیاز ندارم یعنی با او هستم می‌خواهم بروم چكارش كنم او دارد در قبیله‌اش زندگی می‌كند من هم دارم در قبیله‌ام زندگی می‌كنم او اصلا پیش من است و اصلا توی قلب من است می‌خواهم برای چه او را ببینم؟ آدم این احساسی را كه می‌كند و انتظار رؤیت و شوقی كه دارد بخاطر فراق است وقتی فراق نباشد دیگر او چه را می‌خواهد ببیند؟ مگر اینكه باز به جنبه كثرت توجه كند كه آن جنبه عادی مساله است كه در آن صورت باز برایش این حالت رؤیت ظاهری هم پیدا بشود و انسان در سلوك هم این مساله را احساس می‌كند در مراتب سلوكی انسان در بعضی موارد دیگر خودش را با اشیاء متحد می‌بیند نه اینكه صورتی از آنها در وجودِ خودش هست، در وجود خودش این را احساس می‌كند آن احساس می‌كند الان این حقیقتی كه در وجود است سرش درد گرفته در همان لحظه سر خودش درد می‌گیرد احساس می‌كند كه این حقیقت كه در وجود است به فلان چیز متعلم شده است الان او متعلم می‌شود یعنی یك وحدت می‌آید و برای هردو یك حالت را می‌بیند و بعد خودش مشاهده می‌كند كه آن نفحات و فیضی كه می‌آید آن بارقه هایی و انواری كه می‌آید و می‌خورد، این به یك حقیقت می‌خورد، منتهی یك حقیقت واحده حالا چه آن فرد طرفش بفهمد این را یا نفهمد ولی اینكه دارای این مساله است می فهمد این حقیقت واحده دو مصداق پیدا می‌كند یكیش این است و یكی آن شخص و طرف دیگر كه وجود دیگری دارد ولی به یك واقعیت و به یك هدف. این را می‌گویند علم حضوری.

 تلمیذ: آیا در قضیه مجنون یا قضیه اویس آن اتحاد نفسانی است كه تأثیر می گذارد یا چیز دیگری است؟

 استاد: این اویس واقعا خودش را با پیغمبر یكی می‌دید نه اینكه این اثر احساس كند روی آن هم اثر داشت حالا این كه اثر گذاشته حالا این كه دردش آمد پس این منتقل می‌شود بر آن نه، یك واقعیت و حقیقت می آید، یك سنگ می‌آید این سنگ باید به این وضعیت و تشخص اصابت كند منتهی چون پیغمبردر احد است می‌خورد به پیغمبر و چون اویس در یمن است می‌خورد به او در یمن، یكی است و دو صورت دارد این صورتش بواسطه زیدبن‌كذا به پیغمبر می‌خورد او به واسطه سنگ كسی كه از یك جایی پرت می‌كرد. فرض كنید می‌خواست بزند به كلاغ یا به خرمای چیزی بیفتد اتفاقا اویس هم داشته از آنجا می‌رفته و خورده به او.

 یك واقعیت می‌آید به دو مصداق و به دوصورت و به دو شكل، در حالتی كه اصل یكی است و به هردو می‌خورد، این مساله اتحاد است.

 سئوال: تلمیذ: در واقع سنگی كه اصابت كرد دو تاست و به دو ماده برخورد كرد؟

 جواب: ببینید این اتّحادی كه وجود دارد باعث می شود آن تقدیر و مشیت خدا هم نسبت به این واحد بشود از آنجائی كه این افراد خودشان دو ماده دارند یك ماده در احد است یك ماده در یمن است این تقدیر واحد چگونه در خارج شكل پیدا می‌كند؟ آن تقدیر می آید توسط یك نفر از مشركین تحقق پیدا می‌كند همان تقدیر می‌آید توسط یك نفر یا یك بچه حتی فرض كنید در یمن تحقق پیدا می‌كند یك واقعیت است منتهی از باب اینكه ماده دوتاست به دو ماده و به دو ظهور تبدیل می‌شود یك امر است آن یك امر مثل اینكه فرض كنید چطور یك امر هلاكت بر قوم عاد می آید سه تا هلاكت كه نیست یك تقدیر است كه بر همه باید نقش پیدا كند منتهی این هلاكت كه می‌آید پائین هم به این می‌خورد هم به این، ده‌تا نیست یكی است یك مشیت است كه باید بیاید همه این جمع را بگیرد در جریان اویس و رسول خدا هم كه این قضیه اتفاق افتاد مساله همین بود یعنی تقدیر این است كه دندان رسول خدا در روز احد بشكند از آنجائی كه اویس با پیامبر اتحاد دارد، حالا نگوئید راجع امیرالمؤمنین كه با پیغمبر متحدتر بود چرا آنجا نشده؟ نه، مشیت بر این است كه الان در این وضعیت او دچار این بلیه بشود حالا چه حالت خاصی در آن موقع بوده كه آن حالت خاص با اویس در آن زمان منطبق شده است در زمان دیگر با امیرالمؤمنین منطبق می شود در زمان دیگر با سلمان منطبق می‌شود در هر زمانی با یكی و چه‌بسا اینكه در خیلی از موارد ممكن است كه این قضیه مصلحت خدا نباشد كه فرض كنید برای امیرالمومنین باشد. بالاخره یك اسراری هم اینجا است كه اگر قرار باشد هر چیزی برای پیغمبر بیاید همان برای امیرالمؤمنین نازل بشود آن وقت دیگر امتحان در اینجا آسان می‌شود، برداشتهای مردم نسبت به این مساله چطور خواهد بود.

 اینطور نیست كه بدون حساب و كتاب و برنامه باشد و ما هم در دوران حیات خودمان از این مسائل دیدیم از بزرگان و از افراد و اینها. در آن قضیه‌ای كه هست و نشان می‌دهد یا علی انت منی در قضیه‌ای است كه حضرت رسول امیرالمؤمنین را فرستاده بود به یمن برای جنگ وقتی حضرت برگشتند به مكه قرار بود احرام ببندند و چون نمی‌دانستند چه احرامی ببندند حضرت نیت كردند احرام را به احرام رسول خدا ببندند این یكی از آن مواردی است كه حضرت در آنجا احساس وحدت می‌كرد بین خود و بین پیغمبر، همینطوری نبوده كه بگوید من احرام رسول خدا می‌بندم اگر ما بگوئیم، احرام رسول خدا می بندیم خدا می‌گوید ارواح عمه‌تان بلند شوید بروید احرامتان را ببندید و خیلی هم از این زیاده رویه‌ها نكنید. آن امیرالمؤمنین است كه می‌گوید احرام من احرام رسول خداست حالا هرچه هست. حالا در آن موقعیت امیرالمؤمنین دانست كه رسول خدا چه احرامی بسته یا نه؟ نه، فقط آن نفس آن حضرت در همان احرامی قرار گرفت كه پیغمبر در آن موقع نیت كرده بود پیغمبر نیت چه احرام كرده بود؟ هر احرامی كه انسان بكند یك اثر خاصی دارد احرام به عمره مفرده ببندد یك اثری دارد عمره تمتع ببندد یك اثر دارد قران باشد یكجور است افراد، قران، تمتع اینها هركدام اثر خاص خودش را دارد به مقتضای آن اثر آثارش هم فرق می‌كند افعالش هم فرق می‌كند.

 در عمره مفرده انسان یك افعالی دارد در عمره تمتع یك افعال دیگر دارد در آنجا فرض كنید طواف و حج نساء ندارد در این یكی دارد در آنجا فرض كنید عقار برای شتر و فرض كنید كه حذاء برگردن گوسفند انداختن ندارد در اینها این مسائل را دارد خود كیفیت عمره قران اثر خاص خودش را دارد با عمره تمتع فرق می‌كند لذا تكالیف و افعال هم شما می‌بینید مختلف شد در بعضی آن تكالیفی كه متوجه انسان است و حالا امیرالمؤمنین نمی‌داند چه بسته اگر می‌دانست كه می‌گفت قران دیگر یا فرض كنید عمره. این كه پیغمبر سوال كردند یا علی به چه نیت احرام بستی؟ حضرت فرمود من به همان نیتی كه شما كردی یعنی چه؟ یعنی در آن موقع امیرالمومنین فرض كنید متوجه بود نخواست بگوید جلوی افراد ولی این را خواست به پیغمبر بگوید. ما دیگر این را نمی دانیم.

 آن مقداری كه ما اینجا می‌دانیم این است كه امیرالمومنین در آن موقع نیت كرده به آن نیتی كه پیغمبر كرده چرا؟ مگر دو نفر نیستند مگر دوتا تكلیف ندارند؟ بالاخره دو نفر هستند و دوتا مكلف پس دوتا تكلیف دارند این كه امیرالمومنین بیاید و در موقع احرام بگوید خدا من احرام می‌بندم به همان نیتی كه پیغمبر كرده خدا می‌گوید چرا اینكار را كردی؟ تو باید ببینی تكلیف خودت چیست؟ شاید پیغمبر خواسته قِران بكند شاید پیغمبر خواسته تمتع كند شاید خواسته افراد بكند شما چرا خواستی به او احرام ببندی این در اینجا همان وحدت است. چون امیرالمومنین در آن موقع احرام، خود را با پیغمبر یك وجود دید خوب همانی كه او كرده برای من هم كرده ما هم یك لبیك می‌گویم او نیت را چند روز پیش كرده و ما فقط لبیكش را می‌گویم لبیكش را گفت و آمد و احرام هم درست است در حالی كه علما و فقها می‌فرمایند كه انسان باید نیت كند كه به نیت افراد و قِران است. امیرالمومنین چه نیتی كرد؟ خوب نداریم حضرت نیت كرده باشد این كه راجع به حضرت آمده این است كه به آن نیتی كه رسول خدا به آن نیت احرام بست همان.

 تلمیذ: خود نفس عمل نیت است دیگر بروز خارجی كه همه ببینند نداشت؟

 استاد: آقا نیت احرام بالاخره با نیت خوردن وخوابیدن فرق می كند

 تلمیذ: آیا اینطور بوده مثلًا چند نفر وقتی جایی هستند و از نظرشان پرسیده شود می گویند هر چه آقا گفت نظر ما همان است آیا حضرت در آن لحظه خودشان را نمی خواستند لحاظ كنند؟

 استاد: نه، ببینید من می‌خواهم بگوید كه بالاخره احكام تكلیفی همه بر اساس همان ضوابط تعیین شده است شما فرض كنید وقتی كه می‌خواهید نماز ظهر بخوانید می‌توانید نیت نماز مغرب كنید؟ باید نیت نماز ظهر كنید حالا می‌توانید بجای واجب نیت مستحب كنید؟ نمی‌توانید.

 حالا نیت چهار ركعتی و دو ركعتی را می‌گویند بله لازم نیست كه قصر یا تمام باشد حالا بالاخره نیت واجب كه باید كرد لازم نیست بگوئید واجب قربی الی اللَه و صدایتان هم به سقف برسد نه همین كه در ذهنتان هست وضو گرفتید برای نماز ظهر خودش نیت ظهر است و نیت وجوب و از استحباب خارج می‌كند مگر اینكه بخواهید نافله ظهر بخوانید لذا نیت وجوب، شرط است. لذا نیت تقرب هم حتی به اصطلاح لازم نیست كه نیت تقرب جدا باشد همین كه شما امتثالًا لأمر از امر مولی وضو گرفتید یعنی تقرّب لذا اینها هیچكدام شرط نیست لذا همان نیت وجوب است كه آن نیت وجوب هم متولد از همان جری فعل است. همان كه فعل از آن بر این اساس جَری دارد این خودش نیت است نیت نماز ظهر است.

 در مورد احرام خوب انسان باید بداند چه احرامی ببندد شتر می‌خواهد همراه خودش ببرد باید نیت قران كند عمره مفرده می‌خواهد بجا بیاورد باید نیت افراد كند تمتع می‌خواهد انجام بدهد بعدش حج می‌خواهد انجام بدهد بالاخره نیت تمتع لازم است در موقع لبیك بالاخره چه كار می‌خواهی بكنی؟ این احرامی كه الان داری می‌بندی می‌خواهی با آن طواف نساء و صلاه طواف نساء بكنی یا نه؟ خصوص تمتع نمی شود اصلا نمی توانی نیت تمتع انجام بدهی اگرمی‌خواهی مفرده باشد مثل اینكه شما بخواهید بروید عمره مفرده بگوئید می‌خواهم تمتع انجام بدهم خوب نمی‌شود شما كه می‌خواهی تمتع انجام بدهی دیگر آن را ندارد لذا اصلا باطل می‌شود اصلا بطور كلی احرام باطل است لذا این مساله در اینجا است كه امیرالمومنین در آن موقع چه نیتی را از این نیت‌های ثلاثه در ذهن خودش برای عقد احرام خطور داد؟ افراد بود تمتع بود یا قِران كدام از اینها بود؟ البته قران كه برای اهل مكه است عمره ندارد عمره‌اش مفرده است بعد است به سمت عرفات است بالاخره یا مفرده بود یا تمتع بود در حالی كه حضرت می‌گوید هیچكدام نیت من همان نیت شما بود این نیت را خدا از امیرالمؤمنین قبول كرد بدون اینكه حضرت نیت افراد داشته باشد یا نیت تمتع این چرا؟ چرا از ما قبول نمی‌كند و از او قبول می‌كند چون نفسش با پیغمبر یكی بود و پیغمبر وقتی كه آن نیت را بست همان نیت به حساب امیرالمومنین بخاطر اتحاد در نفس گذاشته شد خوب لازم هم نیست بداند چه است می‌آید می‌آید می‌آید تا می‌رسد به پیغمبر خوب الان بنده یا رسول اللَه چكار كنم بالاخره به حساب تمتع بگذارم یا افراد بگذارم خوب حالا از این به بعد تكلیفمان را فهمیدیم یا اگر از پیغمبر سوال نمی‌كرد باز خود آن اتحاد او را سوق می‌داد به همان حركتی كه آن حركت را رسول خدا می‌كند سوق می‌داد به همان سمت و به همان سو لازم نبود برود از پیغمبر سوال بكند مثلا حالا چكار كنم می گوید الان باید اینكار را انجام بدهد پس رسول اللَه این كار را كرده است الان نباید این كار را انجام بدهد ندیدن هم مثل ندیدن ما نیست كه هزار شك و شبهه باشد حق است كه برای او ظهور پیدا می‌كند حق را می‌بیند نه آن دیدن ما به درد عمه‌مان می‌خورد عمه و خالمه‌مان، مادربزرگهایمان كه به رحمت خدا رفته‌اند آن به درد آنها می‌خورد دیدن آنها دیدن حق و واقع است دیدن ما دیدن شك است آقا من خیال كردم تو غلط كردی خیال كردی آقا اینطور من حدس زدم كه نظر حضرت آقا اینطور است تو بیخود كردی حدس زدی كی به تو گفت مگر حدس حجت است مگر ظن حجت است كی گفته؟ چرا نرفتی یقین پیدا بكنی؟ خیال كردم به نظرم، نظر مرحوم آقا اینطور بود بیخود كردی. من یك دفعه رفتم پیش مرحوم آقا گفتم یكی از افراد می‌گویند كه نظر شما در فلان قضیه این است حالا دیگر اسم نمی برم شاید مشخص بشود در فلان قضیه ایشان یك دفعه عصبانی شدند داشتند قبایشان را درمی‌آوردند گفتند غلط كرده است اینها به چه حقی بلند می‌شوند می‌آیند هر غلطی را به من نسبت می‌دهند نخیر نظر من این است. صدوهشتاد درجه خلاف، وقتی گفت طرف بلند می‌شود می‌آید صاف و پوست‌كنده در روز روشن جلوی آقا می‌گوید نظر شما این است حالا شما ببینید بعد از فوت پدر ما چه چیزهایی در خواهد آمد.

 آن كه در روز روشن و جلوی پدرمان می‌گویند نظر شما این است كه ایشان اینجوری عصبانی می‌شوند گفتند غلط كرده گفته مثلا گفته فلان، دیگر آقا رفته و دستش هم از دنیا كوتاه شده دیگر حالا بیا حضرت آقا شنیدم از مرحوم آقا اینطور بود با آقا سوال می‌كردیم دیگر بیا و كلیله و دمنه هایی بده بیرون برای اینكه چه؟ برای اینكه یك دروغ، واقعاً دروغ است به خدا به پیغمبر به این حضرت معصومه دروغ است واللَه ما با كسی دشمنی نداریم من نمی‌فهمم من دشمنی ندارم بیایم خلافش را بگوئیم اگر قرار بود من پسر دوم آقا هستم من اولی هستم به اینكه مطالب را بدانم دیگر حالا انشاءاللَه تتمه‌اش برای فردا و این یكی از مواردی است كه اصلا خدا این قضیه را پیش آورده برای اینكه اهل معنا بفهمند همین قضیه امیرالمومنین را با چیز یك دفعه از مرحوم آقا شنیدم كه ایشان فرمودند این اسراری است كه از اسرار ولایت است در اینجا افشا شده است اسرار ولایتی كه افشا شده است یكی اینجاست ایشان فرمودند چندجا افشا شده است و منتهی اهل معنا باید بگیرند و مساله را بفهمند.

 كدام یك از اصحاب پیغمبر و افراد دیگر را ما سراغ داریم یك همچنین مساله‌ای به همین نحو اگر هم بوده مثلا نسبت به سلمان آنها صدایش را درنمی‌آوردند بخاطر اینكه حفظ ولایت بشود آنها صدایش را درنمی‌آوردند.